

مروری بر اشعار نبیل زرندی

ابوالقاسم افغان

شهرت و معروفیتی که ملا محمد نبیل زرندی در ظلّ دیانت بهائی در عالم امر کسب کرده است اگر بی‌نظیر نباشد لاقلاً کم‌نظیر است. تاریخ ممتّع و جامع او از سرگذشت دوره، بابیه که حضرت ولیّ امرالله گزیده، آن را به زبان انگلیسی ترجمه فرموده‌اند نام او را در جامعه، جهانی بهائی و در نزد اساتید علم تاریخ مخلص و جاوید و برقرار گذاشته است.

شرح احوال و سرگذشت حیات روحانی نبیل اعظم و نحوه، خدمات و فداکاری‌های آن مرد بزرگ را در سبیل امر الهی جناب دکتر رأفتی مشروح و مفصل بیان فرمودند و دوستان به اهمیت وجودی آن دلداده، جمال ابهی^۱ آنطور که شایسته و سزاوار بود واقف و مستحضر گردیده‌اند.

به این بنده امر فرموده‌اند که مختصری در پژوهش و تحقیق از سروده‌های نبیل اعظم به عرض دوستان برسانم. البته دوستان عزیز که در این حلقه، روحانی جمع آمده‌اند می‌دانند زبان ادب اعم از نظم یا نثر وقتی ظریف و لطیف و پرمحتوی است که دارای معنی باشد و در روح شنونده تأثیر گذارد و احساسات دقیق و رقیق در وجود مستمع ایجاد کند و پخته و سنجیده بیان شود و شنونده را جذب نماید و در وجود شنوندگان تحرّی فکری ایجاد کند. نوشته‌های نبیل اعم از آنچه که در زبان نظم سروده و یا به نثر نگاشته همه از این مقوله است و آنچنان جالب و جاذب است که انسان دل نمی‌کند. هرچه بیشتر می‌خواند بیشتر مشتاق می‌شود تا بخواند و بفهمد و بداند.

می‌دانیم اشعار و سروده‌های نبیل اعظم تا به حال جمع‌آوری نشده است و از او کتابی به صورت دیوان در دست نیست. مختصری از اشعار او که به چاپ رسیده و در دست است جزوهای است در یکصد و دوازده صفحه به قطع رقعی که به همت شیخ محیی الدین صبری الکردی از روی خطّ زین المقربین که از روی خطّ نبیل تسوید شده است با تصویب و اجازه، محفل روحانی مصر به سال ۱۹۲۴ م. در شهر قاهره به چاپ رسیده و منتشر شده است.

این کتاب شامل مقدمه‌ای است در نحوه به دست آمدن نسخه، مورد بحث و کوشش شیخ محیی الدین برای چاپ و انتشار آن و نیز مقادیری از سروده‌های نبیل اعظم در مورد حوادث و وقایع دوره، بابیه از ولادت تا ورود حضرت ربّ اعلیٰ به کلین و نیز درباره ظهور حضرت بهاء‌الله از یوم ولادت تا تبعید هیکل مبارک به ادرنه و ذکر صدمات وارده بر وجود جمال قدم در موارد عیدیه و بعثت مبارک در باغ نجیبیه و برگذاری آیام رضوان در آن بوستان و حوادث بغداد نه بالتّمامه و نیز از شیخ احساسی و سید رشتی در این جزوه به نحو ایجاز و اختصار صحبت می‌کند. آنچه که در این جزوه به صورت شعر سروده شده است بر هزار و دویست بیت بالغ می‌شود که همه در محور رمل مسدّس مخبون و رمل مسدّس مقصور سالم سروده شده است.

در این جزوه به نثر اشاره‌ای به آیام نقاهت وجود مبارک حضرت بهاء‌الله و بالاخره واقعه صعود شده و ماده تاریخ آن مرقوم گردیده است و همچنین چند قصیده‌ای که شعرای عرب در رثای حضرت بهاء‌الله سروده‌اند در این کتابچه دیده می‌شود. به ضمیمه آن یک مناجات به اعزاز نبیل و زیارت‌نامه الثناء الّذی نیز درج شده است.

مرحوم ذکائی بیضائی نیز در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی از نبیل اعظم یاد کرده و چند غزل از غزلیات معرّی الیه را که بعضی در زبان فارسی و بعضی در زبان ترکی سروده شده با یک بند از ترجیع‌بند معروف نبیل را به ضمیمه بعضی از رباعیات تاریخی او که به مناسبت وقایع سنوات سنین عمر جمال ابهی در عالم غیراء سروده درج نموده است.

مسلم و محتوم است اشعاری که نبیل سروده به این مقدار معدود محدود نمی‌شود و ما به درستی نمی‌دانیم که نبیل قبل از تصدیقش به دیانت بابی شعری سروده است یا نه ولی معلوم است که بعد از اینکه مشامش از روائح مسکیه امر الهی معطر گردید و محضر ملا عبدالکریم قزوینی را درک نمود زبانش به سرودن اشعار باز شده است. نه اینکه تصور کنیم که نامبرده مکتب استاد دیده و در زیر دست اساتید شعر و ادب تلمذی کرده باشد بلکه هرچه که گفته همه موهوبی و خداداد است و مولود موهبتی است که خداوند به او عنایت فرموده است.

رسم نبیل این بوده است که غالب اشعارش را وقتی با پای پیاده از شهری به شهری می‌رفته می‌سروده و خودش می‌گوید: «رجلای مرکبی و زادی توکلی.» در طول راه‌ها که همه را منفرداً طی می‌کرده وقایع و اتفاقاتی که برای امر و احباء و یا برای خودش پیش می‌آمده در زبان مثنوی ذکر می‌کرده و به هر شهر که می‌رسیده آن سروده‌ها را به احباء می‌داده و چه بسا که سواد هم از آنها برمی‌داشته است و آن گفتارها که در حقیقت تاریخ امر الهی بوده است بعضی جمع‌آوری شده ولی عمدتاً در دست احبای آن زمان بوده و به اغلب احتمال قسمت‌هایی از آنها از میان رفته است و شاید هم بعضی باقی باشد.

برای مثال عرض می‌کنم نبیل در سال ۱۲۸۴ ه. ق. از اسلامبول حسب الامر حضرت بهاء‌الله به ایران آمد و برای تشویق و بالا بردن سطح معلومات امری احباء در مدن و قراء ایران سائر بود. داستان‌های مفصل از نبیل در این سفر بخصوص باقی مانده که ذکر آنها از حوصله این جلسه خارج است. در همین سفر بود که حضرت بهاء‌الله به او امر فرمودند که ظهور علنی جمال قدم را

در مقام من یظهره الله موعود بیان به احبای ایران ابلاغ کند و از غدر و حيله و نقض میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی بایی‌ها را آگاه سازد و امر ثانی این بود که به نیابت از طرف حضرت بهاء الله بیت مبارک شیراز و بیت بغداد را زیارت کند و به نحوی که در سور حج نازل شده است مناسب حج را اجراء نماید. نبیل این خبر را از آقا میرزا جعفر شیرازی در قصبه، نائین شنید و آگاه گردید که فرامین مبارک در اردستان تسلیم جناب فتح اعظم شده است. او به اردستان رفت و بعد از زیارت الواح مقدسه عازم شیراز شد تا به اجرای اوامر مبارک عامل شود. در یکی از آن الواح امر شده بود که در هر شهری که برای مرتبه، اول لوح حج بیت برای احباء قرائت می‌شود آن روز را عید بگیرند و به مراسم عید عمل کنند. نبیل می‌نویسد: در شیراز خال اکبر حاج میرزا سید محمد را ملاقات کردم و بشارت ظهور حضرت بهاء الله را ابلاغ نمودم. جناب خال به سجده افتاد و با چشمی اشکبار فرمود که الحمد لله در ایام حیات و در این نشئه، فانی به درک فیوضات دو مظهر ظهور الهی مشرف گردیدم و اورا قی را که از میرزا یحیی داشتند همه را از میان بردند و چون به ایشان عرض شد که امر مبارک است که لوح حج بیت برای احباء تلاوت شود و روزی که به این مشروع مبادرت می‌گردد آن روز عید محسوب می‌شود و باید به فرائض عید عامل شد روز بعد جناب خال عموم احباء را به باغ فراخواند و از هر نوع اطعمه و اشربه و مأكولات فراهم نمود و با وجود کهنولت و کبر سن شخصاً بنفسه المقدس به خدمت احباء در آن روز کمر بست و پس از تلاوت لوح حج، جناب خال خواهش فرمود که به میمنت و مبارکی آن عید قصیده‌ای بسرایم که به یادگار بماند. من بر حسب میل و خواهش ایشان قصیده‌ای درباره زیارت بیت مبارک و برگزاری جشن و عید آن روز سرودم و تقدیم ایشان کردم.

متأسفانه ابدأ تا به حال معلوم نیست که آن شعر چه بر سرش آمده و به دست کی افتاده. در بین اوراق و آثار باقی مانده از جناب خال آن اثر به دست نیامد و در دست متقدمین احبای شیراز نیز اثری دیده نشد. بناءً علی ذلك می‌توانیم حدس بزنیم که چه بسیار از سروده‌های نبیل به همین صورت از میان رفته باشد.

دوستی دارم به اسم دکتر جان گرنی (Dr. John Gurney)، استاد کرسی زبان فارسی در دانشگاه آکسفورد است. برای بنده تعریف کرد که با مشارکت دانشگاه بستان کتابخانه، مرحوم میناسیان را در جلفا خریدیم و منتقل نمودیم. آنچه در سهم دانشگاه آکسفورد قرار گرفت به کتابخانه، وادم کالج (Wadham College) منتقل شد. مشارالیه از این بنده خواست که از آن مجموعه دیدنی کنم. در میان کتب خطی و چاپی که از جلفا به دست آمده بود دو کتاب نظر بنده را جلب کرد. یکی کتاب مثنوی حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشانی است که شرح مسافرت حضرت اعلی را از اصفهان به کاشان و قمرود و کلین و بالاخره ماکو و چهریق شامل است و احتمالاً شاید دستخط مرحوم ذبیح باشد. آن سروده‌ها از نظر شعری چندان محکم نیست ولی از نظر تاریخی حائز اهمیت است. اگرچه با نوشته، نبیل اندکی اختلاف دارد ولی در هر صورت تاریخ امر است. دوم کتابی بود شامل مقادیری از اشعار نبیل زرنندی که بعضی از آنها را قبلاً ندیده بودم. از آقای گرنی خواهش کردم سوادى به بنده بدهند. ایشان خواهش بنده را پذیرفتند و نسخه‌ای دادند

که به ارض اقدس ارسال شد .

منظورم از تطویل کلام این است که نباید مایوس شد . باید در هر گوشه و کنار تجسس نمود و کاوش کرد و آثار نبیل را به دست آورد و به صورت کتابی که لایق و شایسته آن مرد بزرگوار است انتشار داد .

دکتر وحید بهمدی چندی قبل دو برگ از اشعار نبیل که با خط مرحوم نبیل مرقوم شده بود در میان اوراق متقدمین احبای بیروت به دست آورده بودند که به مناسبت سراینده‌ای که یکی از افنان شیراز به حضور مبارک جمال قدم تقدیم کرده است سروده شده . چون می‌خواستند بدانند کدامیک از افنان شیراز تقدیم‌کننده، آن سراینده بوده است از بنده استفسار فرموده بودند که تحقیق کنم و تقدیم‌کننده را معرفی نمایم . از این قبیل آثار نبیل حتماً در دست خانواده‌های متقدم امر در ایران و عراق و عمان و بیروت پیدا می‌شود که باید در حفظ و جمع‌آوری آنها سعی شود .

لابد اطلاع دارید که نبیل اعظم از جمله بیست و پنج نفر بابی است که قبل از بعثت حضرت بهاء‌الله دعوی من‌ظهره‌اللهی کرد . از اشعاری که در آن احوال سروده است تنها سه بیت در دست داریم که مرحوم استاد علی اکبر شهید یزدی در تاریخی که از وقایع امری نوشته است ثبت کرده است . نبیل خطاب به ملا محمد قاضی نبیل اکبر می‌گوید :

ای محمد سوی ما معراج کن ترک هر آئین و هر منہاج کن
خطاب به شیخ ابوتراب اشتہاردی می‌گوید :

ای اسیر خاک تن ، ای بوتراب آن بنائی را که دیدی شد خراب
و خطابش به حضرت بهاء‌الله این است :

ای بهایت بر بهای حق دلیل خیز و جان را در ره ما کن سبیل

ولی نبیل زود به هوش آمد . به بغداد شتافت و ورودش به بغداد مصادف با آیام هجرت جمال مبارک به کوه‌های سلیمانیه بود . بعد از مراجعت هیکل مبارک مشرف به حضور شد و به اشتباه و قصور خود واقف گردید . توبه کرد و رجای عفو و غفران از حضور مبارک نمود و توبه‌اش مقبول واقع شد و او را عفو فرمودند . نبیل ریش خود را برید و با ریش‌هایش عتبه، بیت مبارک را جارو کرد و بالاخره در ظلّ عنایات حضرت بهاء‌الله به خدمات لایقه سرافراز شد و آن نبیلی شد که اقلام از وصفش عاجز است .

ذکائی بیضائی چهار بیت از مجموع یکصد و هفتاد و پنج بیت شعری را که نبیل به رسم استغفار به آستان مبارک تقدیم کرده است در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی ثبت کرده است و می‌نویسد :

به بغداد از بعد هفتاد و پنج فرو رفت پای مرادم به گنج
مشرف به تشریف هائی شدم ز ظلمت گذشتم بهائی شدم
فکندم ز بر خرّقه، کش و خش شدم بر در دوست جاروب کش
یکی از گدایان کویش منم گرفتار و پابند مویش منم

اینک بعضی از اشعار نبیل را مورد مطالعه و بحث قرار می‌دهیم . چون بیشتر سروده‌های نبیل در

بحر مثنوی و همه درباره تاریخ امر است اول قسمتی از آنها را می‌خوانیم و بعد غزلیات و يك بند از ترجیع‌بند او را و در پایان چند رباعی او را با هم نگاه می‌کنیم.

می‌دانیم مرحوم شیخ احمد احسائی در ضمن مسافرتش به ایران مدت چند ماهی را در یزد گذراند و او در یزد بود که حاج سید کاظم به حضورش رسید و سؤال از عاقبت امر و زمان ظهور موعود نمود. شیخ در جوابش گفت: «لابد لهذا الامر من مقر و لكل نبأ مستقر و لا يجوز التصريح بالتعيين و ستعلمن نبأه بعد حين» که اشاره به سال ظهور خفی جمال قدم نموده است. نبیل مضمون فوق را به زبان مثنوی در بحر مسدس مخبون می‌سراید:

زآنکه از حین بود مقصد شصت و هشت	شصت و نهم سال بعد از حین گشت
هین حین و قبل حین و بعد حین	در بیان ذکر رب العالمین
خارج از بغداد و از احسا بود	مقصدش بشرای بر ابهی بود
زآن سبب فرمود در بالای دار	از برای طالبان روی یار
کاندر این ابهی افق من زنده‌ام	همچو شمس از این افق تابنده‌ام
بود آن سال غم افزا قبل حین	که دعا فرمود آن سلطان دین

در مثنوی ذیل صحبت از بشارت شیخ احسائی به ظهور حضرت اعلیٰ و جمال ابهی می‌کند:

اول عنوان این لوح شهی	زینت افزا گردد از اسم بهی
تا بهایش پر کند آفاق را	نور بخشد قلب هر مشتاق را...
شیخ احساء را خدا مبعوث کرد	تا شود ناطق به نعت شاه فرد...
گفت می‌بینم که این روی زمین	عن قریب آید چو فردوس برین
عن قریب این خاکدان گلشن شود	روح اعظم را جسد مسکن شود...
تا به سال غین و را و لام و جیم	گشت رخشان نیر وجه قدیم
در گه میلاد آن شمس هدی	هاتفی بر جمله عالم زد ندا
مستعد باشید یاران، مستعد	جاء یوم غیب لم یولد و لید...
الفرض لاهوت در ناسوت شد	شیخ احسا واله و مبهوت شد...
بعد تولید خدای خود دو سال	شد تولد طلعت اعلاى عال
در محرم دویمش آمد بهاء	اولش ربّ علی در لام و ها...
در مقام انجذاب و وجد و حال	که منم کوچکتز از ربم دو سال

بعد از این بحث که مفصل است راجع به سید کاظم رشتی می‌گوید:

کاظمش دارای جاه و علم شد	منبع فضل و کمال و حلم شد...
ابر علم خویش را درپاش کرد	وجه اعلیٰ را به یاران فاش کرد
کرد اشارت سوی آن درّ ثمین	کاین بود محبوب ربّ العالمین
لیک چشم حاضران محجوب بود	جز قلیلی کاندر آنها خوب بود
چون که هفده سال آن نور کلیم	خواند یاران را به نهج مستقیم
راه را بر رهروانش راست کرد	موت خود را از خدا درخواست کرد

سپس از حروف حی صحبت می‌کند :

طالبان رو سوی ارض فا شدند
شد خطاب از ارض طا بر ارض فا
سال ستین آمد و شد وقت آن
طلعت اعلیٰ چو بشنید این ندا
راضیم اندر رعت بر سبّ و لعن
ظلّ ابهائیت مباد از من جدا
بعد از آن خرق همه استار کرد
گفت من بایم برای غیب هاء
هیجده نفس ابتداء مقبل شدند
اول من آمن ایشان حسین

راجع به سفر حضرت باب به مکه، معظمه می‌گوید :

چون که اعلیٰ دید در لوح قدر
لاجرم سیار بر و بحر شد
تا ببینند رنج بر و بحر را
حضرت قدوس نیز اندر سفر
هر دو تن از نار ابهی مشتعل
چون که برگشتند از سوی سفر
ما دو تن قربانی راه توئیم

بعد از تفصیل بسیار صحبت از رسیدن مأموران آجودان باشی به حضرت اعلیٰ در راه بوشهر به شیراز و توقیف حضرت باب می‌کند که چند بیت از آن داستان را عرض می‌نمایم. این مثنوی در بحر خفیف سروده شده است.

شهر شیراز در خروش آمد
آن عزیزی که شهر وی شیراز
بین چسان از حجاز می‌آید
حاجیان با هزار عزت و ناز
وآنکه امرش حجاز راست امیر
وین ندا ز آن به گوش هوش آمد
فخر بیت المقدس است و حجاز
چون شهان سرفراز می‌آید
می‌رسند بر وطن ز راه حجاز
می‌رسد بر دیار خود چو اسیر

از حضرت قدوس و بلایای وارده بر ایشان در شیراز و تشرّف او به حضور حضرت بهاء‌الله بحث می‌نماید :

خویش را بر دست قوم عاد داد
سر برهنه پا برهنه بی‌لباس
سوی بازارش کشیدند از عناد
در کف آن فرقه، حق‌ناشناس

* ناظر به آیه مبارکه در کتاب احسن القصص است: «یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السبّ فی سیبک و ما تمّیت الا القتل فی محبتک.»

شمس بود و شمس عریان خوش‌تر است
سوی طهران آمد آن نور بقا
هرچه بی‌ابر است رویش انور است...
تا مشرف گشت بر شمس لقا
شمس وجهش جمله را منظور شد
تا بدرد پرده‌های وهم را
بعد از حضرت اعلیٰ و عزیمت به اصفهان و ورود به کاشان تا رسیدن موکب مبارک به کلین به
تفصیل سروده است که چند بیتی از آنها را انتخاب کرده به عرض می‌رساند :

شد به دست اهل عدوان دستگیر
چندی اندر ارض شین محبوس بود
بهر این ظاهر شد آن بدر منیر...
با غم محبوب خود مأنوس بود
اندر آنجا شعله بر جاننش فتاد
روز و شب ناطق به اسم یا حبیب
می‌شود ظاهر از او بس شور و شر
در فساد امر سلطان جلال
سوی ارض طا روان شد ز امر کلّ
آن زمین شمس لقا را خاور است
کأس از خمر بقا خواهد چشید
که بود تا ارض طا یک روز بین
مانع آیند از دخول ارض طا
جمله عالم شد به چشمانش سیاه

در جزوه، چاپ مصر دیگر از حوادث و وقایع دوره، حضرت اعلیٰ بحثی وجود ندارد و بقیه، اشعاری که در آن جزوه به چاپ رسیده همه مربوط به وقایع ایام حضرت بهاء‌الله است. نه اینکه تصور فرمایند که نبیل تاریخ دوره، بابیه را تنها تا ورود حضرت اعلیٰ به کلین که مختصر و گزیده‌ای از آن به عرض رسید سروده است. اینطور نیست. اشعار مفصل و مشروح راجع به تمام وقایع دوره، حضرت اعلیٰ تا حین شهادت و بعد از آن در زبان مثنوی و در همین بحوری که ملاحظه فرمودید سروده است ولی وقت و فرصتی نیست تا به آنها اشاره شود. با اجازه حضار محترم قسمت‌هایی را که مربوط است به سوانح ایام و وقایع امری در دوره، حضرت بهاء‌الله به نحو اختصار و ایجاز به عرض می‌رسانم. ابیات ذیل راجع به بلایای وارده بر جمال قدم سروده شده است :

جان به قربان وفایت ای بها
جان فدای حلم تو ای ذو الجلال
کردی از گرگ این غنم‌ها را رها
کز بلا هرگز نمی‌بینی ملال
حضرت اعلیٰ و قدّوس فرید
کآمدند از ظلم مکاران شهید
از تو آئین بلا آموختند
در ره عشق تو خود را سوختند...
ای بلاهای تو بیرون از جهات
ای بلاهای تو بیرون از جهات
که تجلی می‌کنی بر کوه و دشت
می‌زنی فسطاط رفعت در بدشت

گه ز دست قوم پُرکین و شرار
 دوستان را می‌دهی ز آنجا نجات
 می‌رهانی حضرت قدّوس را
 حرف طا را گیریش اندر کنف
 بعد از آن در نور جایش می‌دهی
 گاه ملک و مال خود بدهی بیاد
 چون اسیرانت به آمل آورند
 گه به طهران آشنا با صد بلا
 قُرب يك سال از دیار و از وطن
 بعد صحبت از واقعه رمی شاه و سجن حضرت بهاء‌الله و تبعید وجود مبارک به بغداد کرده و می‌گوید :

چون که راجع می‌شوی بر ارض طا
 چار مه محبوس و مسجوت کنند
 هم دهندت بارها سمّ هلاک
 بعد از آنت با همه اهل و حرم
 جانب بغداد ارسالت کنند
 بعد از وقایع بغداد و هجرت جمال قدم به سلیمانیه صحبت می‌کند و می‌گوید :

الغرض آن تاجدار کن فکان
 بود يك سال و سه مه در آن دیار
 لیک مردم جمله در خواب گران
 يك دلی می‌خواست از عالم تهی
 در تمام ما سوی يك دل نیافت
 ز آن گذشته دید بغضای قلوب
 اهل عصمت را نشاند اندر فراق

بعد از آن از توقف حضرت بهاء‌الله در سلیمانیه و کربت و غربت وجود مبارک و اضطراب و تشویش احبّاء و حضرت عبدالبهاء و جناب کلیم و عموم احباب نقلها دارد و بالاخره از مجاهداتی که به عمل آمده و تشرّف شیخ سلطان کربلائی به حضور مبارک و چگونگی احوال شیخ سلطان و شدت ایمانش قلم‌فرسایی کرده و در اینجا به قرائت سه بیت از آن مثنوی اکتفا می‌شود .

اندر آخر يك تن از احباب شاه
 بود آن عالی‌مقام با یقین
 قدوه اشرف اهل کربلا
 از ورود مبارک به بغداد صحبت کرده و می‌فرماید :
 موج زن بغداد را از روح کرد
 باب رحمت بر همه مفتوح کرد

مرتفع فرمود امرالله را گشت هادی فرقه، گمراه را
 زآنکه بودی هر يك از اهل بیان در دو صد سوراخ مستور و نهان
 بدتر از عاد و ثمود افعالشان گریه کردی دیو و دَدّ بر حالشان
 در اینجا از انحراف و تشّت بابی‌ها و عامل نبودن آنها به اوامر الهیه و زحمات و کوشش حضرت
 بهاء الله برای تربیت آنها صحبت می‌کند :

از بلا يك دم نیاسود این وجود با وجود این بسی مشعوف بود
 رغم انف مشرکین ربّ انام يك بساطی چید در دارالسّلام...
 بود هر جا در همه عالم دلی نور آن شه گشت در وی منجلی...
 ارض بغداد از دمش منصورسان بر انا الحق جمله بگشوده لسان

در مثنوی دیگری به تفصیل از قیام و اقدامات جمال قدم در اصلاح اخلاق و آداب و مفسادی
 که در میان بابی‌ها ظاهر شده بود بحث می‌نماید و از انحراف و نقض میرزا یحیی' و تحریکات سیّد
 محمّد اصفهانی صحبت به میان آورده اشاره به تشرّف آقا میرزا اسدالله دیان به حضور مبارک و
 بعد واقعه، شهادت او به دست عمّال میرزا یحیی' می‌کند. از شهادت میرزا علی اکبر ابن عمّ
 حضرت اعلی' صحبت می‌نماید. اشاره به آمدن حاج میرزا کمال الدین نراقی به بغداد و درخواست
 تفسیر آیه، کلّ الطّعام از میرزا یحیی' می‌کند و بعد نزول لوح کلّ الطّعام را از حضور مبارک ذکر
 می‌نماید که فهرستوار از همه آنها می‌گذرم.

سال بعد حین جمالش بی کلام جلوه کرد از مشرق دارالسّلام
 جمله، ذرّات را رقاص کرد بذل رزق جان به عام و خاص کرد
 چون کمال الدین سوی بغداد شد از لقاءالله ز هجر آزاد شد
 گفت با خود با چنین شاه بهی نام یحیی' را نبینم فرهی
 لیک از بهر سکون جان و دل تا برون آیم به کلیّ ز آب و گل
 يك سؤالی اول از یحیی' کنم بعد از آن هم از شه ابهی' کنم
 بعد از آن در فرق آن هر دو جواب بنده را از شه شناسم از صواب
 خواست شرح آیه، کلّ الطّعام در یکی نامه ز یحیی' اهتمام
 نامه را دست کلیم الله سپرد چون کلیم الله سوی یحیاش برد
 رنگ خود را باخت یحیی' از هراس کز مکاتم مطلع گشتند ناس
 يك ورق بنوشت بعد از چند روز گفت لیکن زو نهان دار و بسوز
 بعد تأخیرات و تعویق زیاد چون که موسی بر کمال الدینش داد
 بعد خواندن آتشش افسرده شد طبعش اندر حقّ او بی پرده شد
 عرض حالش را همان ساعت کلیم برد بر دربار خلاق علیم
 شاه ابهی' خواست از لطف و وداد در همان حین خامه و لوح و مداد
 از جواهرهای جان، بیستی هزار بر ورق فرمود از احسان نثار
 يك بهی تفسیر بر کلّ الطّعام کرد نازل طلعت ربّ الانام

این مثنوی مفصل است و شرح تمام وقایع بغداد را در بر می‌گیرد .

در همان اوقات عید نوروز فرا می‌رسد . جناب کلیم در حوالی مزرعه‌ای را به نام وشاش اجاره کرده بودند که گاهی حضرت بهاء‌الله برای گردش به آنجا تشریف می‌بردند . برای برگذاری ایام عید و ملاقات دوستان ، حضرت بهاء‌الله به آن مزرعه تشریف برده‌اند و سراپرده مبارک نصب شده و احباء همه رخصت تشرّف داشته‌اند . در آن روزها لوح ملاح القدس نازل می‌شود و احباء از مطاوی آن لوح مبارک احساس می‌کنند که وقایعی در پیش است . در روز پنجم عید امر می‌فرمایند سراپرده‌ها را جمع کنند و احباء به بغداد مراجعت نمایند .

در این احوال که احباء مشغول جمع‌آوری اسباب و اشیاء خود بودند مأموری از طرف نامق پاشا والی بغداد مشرف می‌شود و عریضه‌ای را که نامق پاشا به حضور مبارک عرض کرده بوده است تقدیم می‌دارد .

آن عریضه در نهایت خضوع و ضراعت به حضور مبارک عرض شده و استدعا کرده است چون ایام عید است خواهش می‌کنم به مناسبت فرا رسیدن این ایام به سرایه حکومتی تشریف بیاورند . نبیل در این باره می‌نویسد :

پنج روز از روز نوروز جدید	چون گذشت ، اریاح هجران دروزید
بود سلطان بقا در بوستان	با حریم و با قرین و دوستان
خیمه‌های مرتفع افراشته	نه فلك را بر زمین انباشته
جمله احباب را دلشاد دید	عالمی را از الم آزاد دید
غیرت معشوقیش در جوش شد	در عتاب از آن دو لعل نوش شد
که عجب بزم خوشی گسترده‌ام	عاشقانم را چه خوش پرورده‌ام
عشق‌بازان را چه با آسودگی است	پیششان آسودگی آلودگی است
عاشقان را قلب پُر خون لایق است	سینه محزون ، دیده جیحون لایق است
اول از هر راحتی قطع الرجاء	بعد از آن حرق الخشا سفك الذماء
زمره عشاق را آئین بود	عاشقان را دین و ملت این بود

و ادامه می‌دهد :

ساعتی بگذشت از این گفتگو	که قضای آسمان بنمود رو
قاصدی با نامه از پاشا رسید	کای به ملک جان تو سلطان فرید
فصل عید است و زمانی بس نکوست	فیض دیدار تو ما را آرزوست
گرچه این خواهش نه اندر خورد ماست	لیک شاهان را تفضّل بر گداست
حضرت بهاء‌الله خواهش او را پذیرفتند و وعده	ملاقات را به روز بعد موکول فرمودند .
چون که آن سرّ عجم شاه عرب	نامه‌اش را دید بر وفق ادب
قفل گنجینه بلا بگشاده شد	وعده فردا به قاصد داده شد
بعد از آن از بوستان عزم رحیل	کرد زی بغداد آن شاه جلیل

**

خیمه را کردند خیّامان خراب سقف عرش افتاد بر فرش تراب
 چون بدید آن خیمه‌ها را منهدم گفت رمزی که جهان شد منعدم
 این بگفت و جانب بغداد شد باز بغداد خراب آباد شد
 هیچکس واقف نی از اسرار کار تا چه خواهد زاد فردا روزگار

نبیل می‌نویسد وقتی سراپرده‌ها را جمع می‌کردند جمال قدم فرمودند دوره توقف ما هم در بغداد تمام شد.

حضرت بهاء‌الله به نامق پاشا پیغام فرستادند چون هیچوقت به سرایه، حکومت عثمانی نرفته‌ام ترجیح می‌دهم که در مسجدی که در مجاورت سرایه، حکومت است این ملاقات انجام شود. معاندین حضرت بهاء‌الله گوش نامق پاشا را پُر کرده بودند که حضرت بهاء‌الله به کسی اعتناء نمی‌کنند و هرچه خودشان اراده کنند مجری می‌دارند. نامق پاشا با وجود اینکه می‌دانست تمام این سعایت‌ها از طرف شیخ عبدالحسین طهرانی و میرزا بزرگ خان قزوینی جنرال قنسول ایران است مع الوصف می‌ترسید که اگر اقدامی بر علیه حضرت بهاء‌الله بکند بابی‌ها دست به شورش بزنند و در بغداد فتنه‌ای به راه بیافتد زیرا در اواخر ایّام توقف هیکل مبارک در بغداد هر وقت که جمال قدم از بیت مبارک خارج می‌شدند جمعیت کثیری از احباب در التزام هیکل مبارک حرکت می‌کردند و این اقدام احبّاء بهانه‌ای به دست اعداء امر داده بود و به والی بغداد و دربار عثمانی و ناصرالدین شاه و نیز علماء نجف و کربلا اطلاع و گزارش داده بودند که بهاء‌الله قصد خروج بر علیه دولت دارد و این جمعیت زیاد که در اطراف او هستند همه از جان گذشته و به حکم او شمشیر از غلاف بیرون می‌کشند. نامق پاشا با همه اطمینانی که از حضرت بهاء‌الله داشت اندیشیده بود که اگر حضرتش برای ملاقات با او با خدم و حشم تشریف بیاورند دعاوی مخالفین ایشان صدق است و اگر مجرد و تنها تشریف بیاورند همه ترهات و اتهاماتی است که از طرف اعداء برای مشوب کردن افکار دولت عثمانی و شاه ایران انتشار داده می‌شود.

حضرت بهاء‌الله در آن روز امر فرمودند که احبّاء همه به سر کارهاشان بروند و آنهایی هم که کاری ندارند از خانه بیرون نروند. تنها آقا محمّد رضای کرد را همراه برداشته و از جسر عبور فرمودند و به مسجد مذکور وارد شدند و آقا محمّد رضا را نزد نامق پاشا فرستادند و حضور وجود مبارک را ابلاغ فرمودند.

نامق پاشا معاون خود گهیا افندی را با پنج نامه که از باب عالی متوالیاً دایر بر اخراج حضرت بهاء‌الله و تابعین ایشان رسیده بود اعزام نمود و عرض کرده بود که بر اثر گزارش‌های دروغ و خلاف واقع میرزا بزرگ خان جنرال قنسول ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی به اسلامبول و طهران دربار، شما و اتباع شما افکار ناصرالدین شاه را مشوب و مشوش ساخته‌اند و او از سلطان عبدالعزیز خواسته است که شما را به ایران اعزام دارند ولی سلطان در جواب گفته است ایشان میهمان و وارد بر ما هستند و ما میهمان را محترم می‌داریم. نهایت این است که از ایشان می‌خواهیم در نقطه دورتری از خاک عثمانی که در مجاورت مرز ایران نباشد سکونت اختیار فرمایند. به این مناسبت این احکام متوالی رسیده است و بر من مسلم است که آنچه قنسول و

دستیاریانش گفته و نوشته‌اند همه خلاف و دروغ است ولیکن این احکام دستوری است که برای من رسیده و ناچار باید جواب به باب عالی بفرستم و خواهش دارم به هر جای دیگر از خاک عثمانی (غیر از بغداد) که مایل باشید اعلام فرمائید تا ترتیب سفر از طرف دولت داده شود . حضرت بهاء الله فرمودند من ابداً راغب به توقف در بغداد نیستم و مایلیم به اسلامبول بروم و نیز فرمودند به باب عالی بنویسید مخارج سفر برای من در این وقت که دولت مقروض است لازم نیست و راضی نیستم که چنین تحمیلی بر بودجه کشور بشود . عرض شد چون این امر دستور شخص سلطان است اگر رد فرمائید تحقیری نسبت به اراده سنیّه شده است و عدم اعتناء تلقی می‌گردد . این داستان هم حکایتی دارد که به وقتی دیگر موكول می‌کنم . نبیل می‌گوید پاشا عرض کرد :

گر بجز بغداد را مایل نه‌ای مر مرا بخشی ز میل آگهی
هان به هر جا مایلی اکرام کن میل خود را سوی ما اعلام کن

**

بعد خواندن آن امیر مستطاب در فشان شد نامه‌ها را در جواب
که من از بغداد دلخوش نیستم تا بخواهم اندر این جا زیستم
می‌کنم زین مسکن آهنگ سبل نیست دلخواهم بجز اسلامبول

نبیل می‌نویسد بعد از يك ماه که موجبات سفر حاضر شد و حضرت بهاء الله به باغ نجیبیه نقل مکان فرمودند رغماً لانف الاعداء جشن عید رضوان برقرار شد و اظهار امر علنی جمال اقدس ابهی' اعلان گردید و مردم بغداد از هر طبقه و صنف که از عنایات هیکل مبارک در ظرف مدت یازده سال فیض یاب و بهره‌مند شده بودند اعم از رجال و محترمین و علماء و ادباء بغداد و بزرگان عرب و عجم و شاهزادگان ایرانی با وجود اینکه هنگام عزیمت وجود مبارک از شهر بغداد تا حوالی دجله مشایعت کرده بودند دست‌دسته و فوج فوج به باغ نجیبیه مشرف می‌شدند و اغلب با چشمان اشکبار و اظهار تحسّر و حرمان از مفارقت و هجران از حضور انور به رسم وداع زانوها یا انامل مبارک را می‌بوسیدند و رجای عنایت می‌نمودند . و از جمله نفوسی که در آن ایام مشرف شدند شخص نامق پاشا و اعضاء کابینه، او بودند که به رسم تودیع تشرّف حاصل نمودند .

تا بدین تفصیل آن میر فرید در کنار دجله بر معبر رسید
خلق دور دجله با افغان و شور شد شه اندر قفّه از دجله عبور
سی و دوّم در سه‌شنبه وقت عصر وارد رضوان شد آن سلطان نصر
آمد از هر گلبنی زان شاخسار بر قدوم شه هزاران گل نثار
چون که آن بستان شد شه را مقام بر محبان داد یکسر بار عام
جملگی در محضرش حاضر شدند با دو صد حسرت سویس ناظر شدند
حاصل از هر نوع خلّقی بی‌کران می‌کشیدی سوی آن بستان عنان
عارف و عامی و سردار سپاه روز و شب حاضر شدی در بارگاه
تا یکی زان روزها پاشاء کلّ سوی آن شه کرد آهنگ سبل

چون به پا بوس شه شاهان رسید
 پس میان آمد ز هر سو گفتگو
 شه چو این گفتار را از او شنفت
 که منم مسئول از کلّ وری
 گفت مأمورم که بذل جان کنم
 گفت اگر خواهی چشی اکواب من
 دست خدمت بر سر و دیده نهاد
 عرش اعظم را به فرش آماده دید
 عرض کرد از خواهشی داری بگو
 شکر افشانیید و در گفتار گفت
 چه سؤال از بندگان باشد مرا
 هرچه فرمائم ببخشی آن کنم
 بعد من خوش باش با احباب من
 پس زمین بوسید و اندر ره فتاد

بعد از این داستان شرحی مبسوط از برگذاری ایام و لیالی رضوان ذکر می‌کند و می‌نویسد در شب نهم رضوان نوبت کشیک حول سراپرده، مبارک با من بود و تا صبح در حول سراق عظمت و جلال الهی طائف بودم و می‌دیدم که وجود مبارک استراحت نفرمودند و سحر هنگام که روائح معطره، گل‌های سرخ در هوا متضوع بود و نسائم سحر در مرور و بلبل‌ها و هزاران هزار در تفتی و آواز، هیکل مبارک از سراپرده بیرون تشریف آوردند و در خیابان شروع به مشی فرمودند و لسان اطهر به لحن آیات متکلم بود و من در محضر مبارک در هر قدم مشرف بودم.

در اینجا صحبت از خدمات و زحمات جناب کلیم در بغداد می‌کند که در شهر توقف کرده بودند و همه روزه مقادیری از اسباب و مایحتاج مسافرت را تهیه می‌فرمودند و به باغ نجیبیه حمل می‌نمودند و در صدد تهیه، قافله‌ای بودند که آن احوال و ائصال را حمل کند. در این احوال میرمحمد مکاری شیرازی با چهل قاطر که محموله‌ای از ایران برای بغداد بار داشت وارد بغداد شد و چون دانست که هیکل مبارک در راه سفر هستند فوراً محموله‌ای را که داشت تحویل داد و به حضور مبارک شتافت و آمادگی خود را برای اجراء اوامر مبارک به عرض رسانید.

این میرمحمد حکایتی دارد. او از جمله بابی‌های شیرازی بود و از ابتداء آدمی بی‌بضاعت و فقیر بود. حضرت اعلیٰ به او وجهی عنایت فرمودند و دستور دادند که مشغول کار مکاری‌گری شود. در ظرف چند سال خداوند به او برکتی عنایت کرد که چهل قاطر و چند نفر چاپاردار در اختیار داشت و کارش حمل و نقل مال التجاره از ایران به بغداد بود و این سعادت نصیبش شد که در رکاب مبارک جمال قدم به خدمتی توفیق حاصل کند. او از بغداد تا ادرنه در حضور مبارک بود.

بالاخره نبیل می‌گوید در روزهای رضوان الواح مبارک با خط مبارک به اعزاز و افتخار نفوس مهمه در عالم امر نازل می‌شد، حتی در آن هنگام که همه چیز حاضر شده بود که وجود مبارک سوار شوند. بعد از ناهار بارها را بار کردند و آسی را که نامش سعید بود و جناب آقا میرزا فتحعلی فتح اعظم برای سواری هیکل مبارک تقدیم کرده بود حاضر کرده بودند و بعضی از احباب سُم‌های آن اسب را می‌بوسیدند و با چشم گریان جمال سبحان را ناظر بودند تا هیکل مبارک سوار شدند و مقداری تاخت و تاز فرمودند و به سمت اسلامبول عازم شدند تا به ده فریجات در دو فرسنگی بغداد وارد شدند. در آن مزرعه در وسط باغی قصری بود. در آن قصر توقف فرمودند و مدت هفت روز احباء از بغداد مشرف می‌شدند و به لقای مبارک فائز می‌گردیدند. در بحر رمل مسدس می‌سراید:

ای دل از این بحر پُر خون درگذر
 ای بسا سرها به سمّ مرکبش
 ای بسا لبها سروده بی‌زبان
 ای بسا ارواح نالان با حنین
 حاصل آن شه کرد یاران را وداع
 ذوالجناح دلبری را تیز راند
 چون دو فرسنگی فرس راند آن فرید
 چون تفرجگاه حق شد آن مقام
 آن مکان عالی عالم‌فروز
 در این احوال احبّاء مشرف می‌شوند و لسان
 اطر به نصیحت و اندرز و تسلی خاطر احبّاء
 متکلم می‌گردد.

روز و شب آن سرور بی‌چند و چون
 کای وفاکیشان اگرچه دوریم
 لیک چون صابر به فرمان منید
 در فراق صبر را پیشه کنید
 خویش را ببینید حاضر در برم
 یازده سال از ره احسان و جود
 مشیتان باید چو مشی من شود
 جمله را می‌خواند بر صبر و سکون
 زهر قتال است در مهجوریم
 ساکن جنات رضوان منید
 از خلاف امرم اندیشه کنید
 زآنکه دایم سویتان من ناظرم
 کرده‌ام من با شما مشی و قعود
 تا جوار حقتان مسکن شود

بعد داستان‌های سفر مبارک و وقایع در بین راه بغداد به اسلامبول و شرح ورود هیکل مبارک و ملتزمین رکاب مبارک به مدینه کبیره و نزول لوح هودج و عدم اعتناء هیکل مبارک به ارکان دولت عثمانی و ایران و آمدن میرزا صفا از طرف مشیرالدوله به حضور مبارک و وقایع توقف آن حضرت به مدت چهار ماه در اسلامبول و داستان سفر ادرنه را جزء به جزء در بحور مثنوی سروده و مسافرت خودش به ایران و سیر و سیاحتش در امصار و بلاد ایران و ملاقاتش با اجله احباب و دیدارش با جناب بدیع در نیشابور و آمدنش به یزد و بالاخره شیراز و مراجعتش به بغداد و تشریفش باز در ادرنه به حضور جمال قدم و پرده برافتادن از اعمال میرزا یحیی و مسموم نمودن حضرت بهاء‌الله و بالاخره مأموریتش برای تبلیغ به قاهره و گرفتاری و حبس خودش به دستور قنسول ایران و انتقالش به زندان اسکندریه همه را در زبان شعر نقل کرده است.

وقتی کشتی حامل حضرت بهاء‌الله و اهل حرم و سایر ملتزمین در راه تبعید به عکا به ساحل اسکندریه می‌رسد نبیل در زندان اسکندریه محبوس بوده است و در آنجا از آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی خبر تبعید هیکل مبارک و احبّاء را به عکا می‌شنود. این واقعه و عرض عریضه به حضور مبارک در کشتی و کمک‌های فارس - آن کشیشی که او را تبلیغ کرده بوده است - در تقدیم عرائض به محضر انور همه را سروده.

بعد از آن، آن فُلك فضل داوری رفت و ساکن گشت در اسکندری

از قضا محبوس بود آنجا نبیل خون جگر از هجر آن شاه جلیل
 از ادرنه چار مه زان پیشتر رفت سوی مصر ز امر دادگر
 چار روزی مانده در مصر ستم کز جفای قونصل ملک عجم
 بی‌گنه در مصر محبوس آمده با غل و زنجیر مأنوس آمده

و بالاخره تمام داستان را و همچنین وقایع عکا را روز به روز و جزء به جزء شرح می‌دهد. می‌خواهم عرض کنم که مثنوی‌ها و سروده‌های نبیل در حد همان تاریخی است که به نثر مرقوم داشته و شاید بعضی از وقایع را که به شعر گفته در نثر ننوشته باشد.

با اجازه دوستان یکی دو غزل از غزلیات نبیل و یک بند از ترجیع‌بند او را می‌خوانم و به عرایض خاتمه می‌دهم. ترجیع‌بند نبیل ده بند است که هر بندی شامل نوزده بیت می‌باشد.

بیار ساقی شراب روحا، بساز مطرب سرود ورقا
 که عقل را آن برد به تاراج، که هوش را این دهد به یغما
 ملول گشتم ز زندگانی، که را بگویم غم نهانی؟
 نگار جانی بیا زمانی، نقاب بکن ز روی زیبا
 نهال غم را توئی تعالی، نیابد این دل ز کس تسلی'
 ز مشرق ذات بکن تجلی' که تا بسوزد حجاب اسماء
 چو روح معنی به تن رهین است، کجا نصیبش می یقین است
 کسی که چشم دلش دو بین است، یقین دو بیند مسیح و موسی'
 اگر نتابد جمال جانان، دلی ننوشد شراب ایقان
 بیا تو ای عشق به محفل جان، که سر وحدت شود هویدا
 سبای معنی شده است مظلم، تو هدهد آسا بشو مصمم
 بزن صلائی بر اهل عالم، که جلوه‌گر شد جمال اعلی'
 دلا بهم زن بساط ناموس، نساز خود را به غیر مأنوس
 ز مشرق جان جمال قدوس، پدید آمد دنی ندلی'
 هلا سرافیل دمید در صور، فکند برقع ز طلعت نور
 شدند جان‌ها ز قبر محشور، به روحیان زن صغیر بشری'
 خراب عالم بشد عمارت به روح قدسی شد این اشارت
 به روحیان ده هلا بشارت، رسید وقت لقای ابهی'
 این تغزل نوزده بیت است و سرودن آن در بحر هزج کار آسانی نیست.

**

دگرم شرر زده بر روان شجر بهات بها بها
 دگرم کشانده به طور جان جذب سنات بها بها
 دل و دین نمانده مرا به کف که نثار خاک رخت کنم
 سر و جان نه درخور این شرف که شود فدات بها بها

نه رهم به شهر بقا دهی که ببر کنم قصص بقا
 نه به سوی بحر فنا رهی که شوم فئات بها بها
 این تغزل هفده بیت است. غزل ذیل در نه بیت سروده شده:
 ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد
 ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
 ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ کرده عیان
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
 صبح جمال حق دمید انوار مطلق شد پدید
 از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد
 تغزل ذیل در هفده بیت است:

بیا ای ساقی روحا که بزم بریا شد
 بده صهبای روحانی که فصل نوش صهبا شد
 امیر نوبهار آمد، به جند دی فرار آمد
 شه سرمد مدار آمد، به عرش جانش مثنوی شد
 ز روی خور حجاب افتاد ز وجه الله نقاب افتاد

به زلفش پیچ و تاب افتاد، چه محشرها که بریا شد
 و این هم يك بند از ترجیع‌بند نبیل. این ترجیع‌بند در ده بند و هر بند نوزده بیت سروده شده
 است و در بحر خفیف سروده فاعلاتن مفاعلن فعلمن.

عاشقا جان بده که یار آمد	مشتعلم شو جهان که نار آمد
لیل آخر شد و نهار آمد	قرن ظلمت گذشت و نور رسید
پرده در، یار پرده‌دار آمد	پرده‌های گمان و وهم درید
معدن شوکت و وقار آمد	منبع عز و رفعت و تمکین
زهق الباطل آشکار آمد	از ظهور جمال جاء الحق
جلوه‌گر ذات کردگار آمد	کور اسم و صفات مَطوی شد
نقد ایجاد را عیار آمد	قلب موجود را محك ظاهر
کآن شه صاحب اقتدار آمد	حق به مرکز کنون قرار گرفت
که بها آمد و بهار آمد	سبز و خرم شوید ای اشجار
پرز درهای شاهوار آمد	از غمام عنایتش عالم
ز آن دو گیسوی مشکبار آمد	لیلة القدر عاشقان ظاهر
ظاهر از آن بهی عذار آمد	اسم اعظم به طرز ابهائی
جند ابلیس تار و مار آمد	ها علی العرش استوی الرحمن
عاقلان را گه قرار آمد	عاشقان را زمان استقرار
انبیاء جمله جان‌نثار آمد	گشت ظاهر شهی که در ره او

منصعق موسی از تجلی او عیسی از عشق او به دار آمد
 از ازل تا ابد سپاهی او او شهنشاه تاجدار آمد
 دوش از عرش جان به گوش دلم این سروش پُر از شرار آمد
 کآتش قلب کائنات بها است
 پرده سوز صفات و ذات بها است
 این هم چند بیت دیگر از غزلی بسیار لطیف و زیبا در هجران از زیارت جمال قدم:
 تا که محروم شد از روی تو چشم تر من
 از سرشکم همه دم غرقه بود پیکر من
 حال کز کوی توام دست قضا دور نمود
 سایه، مرحمتت دور مباد از سر من
 ای خوش آن شام و سحرها که به طوف حرمت
 بود از منظر مهر رُخ تو منظر من
 دل همی گویدم از دلبر خود دور شدی
 تا کنون نامده این قصه، دل باور من
 ترسم این بار چنان شعله زند آتش هجر
 که نماند اثری از من و خاکستر من
 ناخدا اینهمه از بحر به بحر چه کشی
 به خدا می‌نکشد این دو کف آب آذر من
 صبح من بی تو به شام آمده، ای کشور شام
 ای شده شام تو صبح ابد از دلبر من
 یا خدا صبح مرا از تو رهاند ای شام
 یا بزودی بکند خاک تو را بستر من
 دورم از منظرت ای دوست ولی خوشنودم
 که بود ناظر و منظور تو اندر بر من
 صبح و شام ای شه خوبان به تَلَطّف برگوی

جات خالی برم ای خاک‌نشین در من
 گفته شد که نبیل را در قاهره توقیف کردند. تجار ایرانی به قنسول مراجعه کردند که ما
 می‌خواهیم این بابی را ببینیم. قنسول عذر آورد و گفت این آدم زرنگ حاضر جوابی است، چیزی
 می‌گوید، جوابی ندارید، شرمنده می‌شوید. قبول نکردند. بالاخره همه در قنسول‌خانه جمع شدند
 و جناب نبیل را هم با زنجیر حاضر کردند. یکی از تجار پرسید شما اهل کجا هستید؟ نبیل فرمود:
 من اهل زرنند هستم. پرسید: زرنند کجا است؟ جواب داد: زرنند دهی است فیما بین قم و کاشان.
 يك نفر تاجر شیرازی در بین آنها بود. گفت: چطور شد که من شیرازی، شیرازی الحسب، شیرازی
 النّسب که تا هفت پدرم شیرازی است این قائم آل محمد شیرازی را نشناختم و تو اهل زرنند، دهی

در میان قم و کاشان، او را شناختی؟ نبیل فرمود: جواب شما را همشهری شما در پانصد سال پیش داده. گفت همشهری من کیست که جوابم را داده؟ گفت خواجه شیراز. گفت: چه گفته؟ فرمود: فرموده است:

حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام ز خاک مگه ابوجهل این چه بوالعجبی است
و وقتی گفت ابوجهل، با دستش به سمت تاجر شیرازی اشاره کرد.

منابع

- ۱- مثنوی مآذ محمد علی زرندی الملقب بالنبیل در تاریخ امر بهائی، قاهره، مطبعة العربیة، ۱۳۴۲ ه. ق.، ۱۹۲۴ م. (نشر جدید تحت عنوان مثنوی نبیل زرندی، لانگنهاین، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۵۲ ب، ۱۹۹۵ م.).
- ۲- نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی، ج ۱، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب.
- 3- Nabíl-i-A'zam, Muhammad-i-Zarandí. *The Dawn-Breakers. Nabíl's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*. Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1932.
- ۴- عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار - تلخیص تاریخ نبیل زرندی، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب.
- ۵- بعضی از اشعار نبیل اعظم به خط شاعر.
- ۶- یادداشت‌های میرزا حبیب الله افغان از بیانات نبیل در سال ۱۳۰۹ ه. ق.، خطی.
- ۷- تاریخ استاد علی اکبر شهید یزدی، خطی.
- ۸- جنگ‌های بهائیان صدر امر، خطی.